

لغت و املاى

سال چهارم

(پيش دانشگاهى)

درس اول

لغت

مناجات: نجات خواستن، اظهار عجز و بندگی (این کلمه مفرد است نه جمع)، راز و نیاز، نجوا کردن

جذبه: کشش، ربایش، ملاحظت، خلسه، سلطه

جفت: همراه، همدم، زوج، همانند، دو عدد از هر چیز

بدحالان: کسانی که سیر و سلوکشان به سوی حق، کند است، انسان‌های عادی

خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان‌اند.

ظن: گمان، حدس، تردید، وهم

اسرار: جمع سرّ، رازها، پنهانی‌ها

مستور: پوشیده، پنهان، در پرده

دمساز: همدم، هم‌راز، سازگار

روزش دیر شد: کنایه از روزگارش تباه و بیهوده می‌شود.

فراق: دوری، هجران، جدایی

نفر: فریاد و زاری به آواز بلند

شرحه شرحه*: پاره‌پاره (شرحه: پاره‌ی گوشتی که از درازا بریده باشند)

اشتیاق*: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در کلام مولانا کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی است.

دستور*: اجازه، راهنما، وزیر

پرده*: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب

تریاق*: پادزهر، ضد زهر

بی‌گاه*: دیر [این لغت در واژه‌نامه معنی شده ولی یادشان رفته برایش ستاره بگذارند!]

بی‌روزی*: بی‌نوا و درویش

تحمیدیه: آن چه مربوط به حمد و ستایش است (تحمید: حمد و ستایش گفتن)

املا

تحمیدیه و مناجات	جذبه‌ی حق	شرحه‌شرحه	شرح درد اشتیاق	زهر و تریاق
درد و داغ فراق	سیر و سلوک	ظنّ خود	حریف	

درس دوم

لغت

فضل: بخشش، معرفت، کمال، رجحان

پویم: حرکت کنم

ملاهی*: جمع مله‌ی، آلات لهو

مناجات: نجات خواستن، اظهار عجز کردن

◀ لغت و املاي سال چهارم (پيش دانشگاهي)

عصبيت: تعصب، جانبداري، حميت، مردانگي	حكيم: دانا، فرزانه، خردمند
ناهنجار: نامعمول، بي قاعده، ناهموار	نماينده فضل: مظهر بخشش
تعدى: تجاوز، دست اندازي، زور، ستم كردن	سرور: شادي، شاد شدن
ثنا: مدح، ستايش، دعا، شكر و سپاس	جود: بخشش، جوانمردى
وهم: خيال، پندار، گمان	سنا: ضياء، روشنايي، رفعت، بلندي
اقدس: پاك تر، پاك، مقدس تر	مگر: اميد است، الا، شايد
ضلال: گمراهي، گمراه شدن	مصفا: پاك، خالص
بيغوله: كنج، ويرانه، بيراهه، گوشه خانه، خرابه	صحيفه: نامه، كتاب، ورق
بطلان: باطل كردن، ضايع شدن، از كار افتادن	سجاديّه: مربوط به سجّاد
مناهي: جمع منهي، نهي شده ها، گناهان و جرايم	زين العابدین: زينت عبادت كنندگان
استكبار: غرور، گردنكشي، بزرگ ديدن كسي يا چيزي را	آزمند: طمع كار، حريص
فضايل: جمع فضيلت، برتري ها، فزوني ها در دانش	صولت: حمله، هيبت، نفوذ، قدرت، شدت، سطوت
مكارم: جمع مكرمت، بخشش ها، بزرگواري ها، خوبي ها	مناعت: بلند همتي، بزرگمنشي
مضايقت: خودداري	فطرت: ذات، طبيعت، نهاد
ورا: پشت، جز، مگر	خفت: خواري، سبكي
سيرت: باطن، رفتار، طريق، روش، خلق و خو	مذلت: پستي، خواري
ارحم الراحمين: مهربان ترين مهربانان	دنائت: پستي
ازل: زمان بي آغاز (متضاد ابد)	لجاج: ستيزه، عناد، لجاجت
كنم: پوشش، پنهان كردن، اختفا	عفاف: پاكي، پارسايي، پرهيزگاري، نجات
عدم: نبستي، نابودي	حميت: غيرت، مروّت، تعصب، حفاظت و نگه داشتن

املا

سرور و شادي	عزّ و جلال	شبه و مانند	ثنا و ستايش	فضل
آزمند و خويشتن دوست	صحيفه ي سجّاديه	مظاهر مصفا	ستايي	غيب
خفت و مذلت	مناعت فطرت	حمله ي حسد	حصار بردباري	صولت خشم
عصبيت هاي ناهنجار	حميت هاي جاهلانه	پرده ي عفاف و عصمت	دنائت و پستي	خصلت طمع
بيغوله و شاهره	ظلمات جهل و ضلال	سر به دنبال هوس بگذارم	ذات اقدس	تعدى و تجاوز
گمراهي و ضلالت	مضايقت و خودداري	ادراك فضايل و مكارم	ملاهي و مناهي	پاي بطلان
قدرت و قوت	پاي بگذارم	مگذار	ازل و ابد	ارحم الراحمين
			سيرتي زشت	وراي صورت

تست فصل ۱ (درس‌های ۱ و ۲)

۱- معنی چند واژه در کمانک روبه‌روی آن نادریست نوشته شده است؟
 «تعدی (دست‌اندازی) / ضلال (گمراهی) / بیغوله (خواب کوتاه) / بطلان (ضایع شدن) / آلابدن (افتخار کردن) / معصیت (نافرمانی) / مناهی (آلات لهو) / استکبار (گردن‌کشی) / مکارم (بزرگواری‌ها) / واگذارن (رها کردن)»

۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

۲- معنی چند واژه درست است؟
 (دستور: راهنما) (نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند) (شرحه: پاره پوستی که از درازا بریده باشند) (جذبه: شوق) (ترباق: زهر) (بیگاه: نیمه‌شب) (ملهی: آلت لهو) (مستور: در پرده) (مشتاق: کسی که قلبش مایل به چیزی باشد) (حریف: هم‌پیشه)

۱) شش (۲) هفت (۳) پنج (۴) چهار

۳- معنی واژه‌های «بیغوله، مlahی، کتم» به ترتیب کدام است؟
 ۱) بی‌فایده - بازیچه - پنهان داشتن
 ۲) ویرانه - آلات لهو - پنهان داشتن
 ۳) بیچارگی - آلات لهو - جهان نیستی
 ۴) گوشه‌ای در خانه - تهی شده - پوشیدگی

۴- معنی درست واژه‌های «شرحه، بیگاه، دستور، نفیر» در کدام گزینه آمده است؟
 ۱) پاره گوشت - دیر - اجازه - صدای کوتاه
 ۲) پاره - بی‌موقع - راهنما - صدای بلند
 ۳) پاره گوشت - دیر - وزیر - فریاد بلند
 ۴) پاره گوشت - دیر - وزیر - فریاد بلند

۵- در عبارت: «پروردگارا روا مدار که در ظلمات جهل و ضلال، از چراغ هدایت به دور افتم و بیغوله را از راه باز شناسم و پای بطلان بر عنوان حق گذارم و نسبت به مlahی و مناهی بی‌پروا باشم»،
 املائی کدام کلمه، غلط است؟
 (سراسری ۷۵- هنر)

۱) بیغوله (۲) گذارم (۳) ضلال (۴) مlahی

۶- در عبارت زیر چند غلط املائی وجود دارد؟
 «پروردگارا از همیت‌های جاحلانه و عصیبت‌های ناهنجار که ذناعت آورد و باعث شود بیقوله را از شاهراه شناسم به درگاه تو پناه می‌برم»

۱) چهار (۲) سه (۳) دو (۴) پنج

۷- در متن: «همّت‌های ظالمانه و همیت‌های جاهلانه‌ای که موجب می‌شود انسان نسبت به ملاحی و مناحی بی‌پروا شود، جامعه را در ظلمات جهل و ضلال فرو می‌برد و مردم را در بیغوله‌ی انحطاط سرگردان می‌سازد»، چند غلط املائی وجود دارد؟
 (گزینه‌ی دو - ۸۵)

۱) پنج (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

۸- در کدام گزینه، غلط املائی وجود دارد؟
 (سراسری - ۷۸ انسانی)

- ۱) روا مدار که سر به دنبال هوس بگذارم و در ظلمات جهل و ضلال، بیقوله از شاهراه باز شناسم.
- ۲) روا مدار که به خاطر هوس خویش، پای بطلان بر عنوان حق بگذارم و باطل را بر حق برگزینم.
- ۳) به تو پناه می‌برم از اینکه مظلومی را در چنگال ستمکاران وا بگذارم و از حمایتش مضایقت کنم.
- ۴) به تو پناه می‌برم که راه‌جویان را همچون خویشتن در تبه‌ی گمراهی و ضلالت سرگردان سازم.

◀ ۹ در عبارت: «خدایا روا مدار که نسبت به ملاحی و مناهی بی پروا باشم و روا مدار که سر به دنبال هوس بگذارم و در ظلمات جهل و ضلال بیغوله را از شاهراه باز نشناسم»، املاي کدام واژه غلط است؟
(گزینه‌ی دو - ۸۴)

(۱) ملاحی (۲) مناهی (۳) ضلال (۴) بیغوله

◀ ۱۰ در متن: «مگذار که صولت خشم، حصار بردباری مرا درهم بشکند و حمه‌ی حسد، منانت فطرت مرا به خفت و مذلت فرو کشاند. از حمیت‌های جاهلانه، به تو پناه می‌برم. پروردگارا، روا مدار که سر به دنبال هوس بگذارم و در ظلمات جهل و ضلال، از چراغ هدایت به دور اقوم و بیغوله را از شاهراه باز نشناسم. به تو پناه می‌برم از آن چه نمی‌دانم، سخن بگویم و راه‌جویان را در تیه گمراهی و ضلالت سرگردان سازم.» چند غلط املايي وجود دارد؟
(سنجش - ۸۹)

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

◀ ۱۱ در عبارت: «پای بطلان بر عنوان حقی مگزارید و از حمایت مظلوم مضایقت ننمایید و به مناهی روی میاورید و از ملاحی بر حذر باشید تا از ادراک فضایل، فرو نمانید و در تیه ضلالت سرگردان نشوید»، چند غلط املايي وجود دارد؟
(سراسری ۸۱ - هنر)

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

◀ ۱۲ کلمه‌ی مشخص شده در همه‌ی گزینه‌ها از نظر املايي به جز نادرست است. (گزینه‌ی دو - ۹۰)

(۱) مغنی بیا ز اول صبح بام
(۲) شبان گفت کای خسرو تخت گیر
(۳) تیره خاکم را سراپا نور کن
(۴) عاقل از وضع (ذلات - ضلالت) آگهی از کف‌نداد

بزن (زخمه - ذخمه) ی پخته بر رود خام
به تاج تو عالم (امارت، عمارت) پذیر
در تجلی‌های خود (مستور - مسطور) کن
بی‌خبر از کفر هم بگذشت و اهل دین نشد

◀ ۱۳ کدام گزینه حاوی واژه‌ای به مفهوم «کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی» است؟
(گزینه‌ی دو - ۹۰)

(۱) هی زد فرات موج پیاپی از اشتیاق
(۲) هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس
(۳) به جای آن همه خواری که بر وی آمد از آنان
(۴) حیلت کافران بدید از دور

می‌گفت و داشت دیده پر از خون چو رود نیل
مادر خود را به دست دشمن میسند
کرامت کرد و تعلیمش ز ربّ العالمین آمد
از فراست بدان دل پر نور

درس سوم

لغت

استشهادنامه*: گواهی‌نامه (استشهاد: طلب
شهود برای گواهی یا اثبات حقی)

ابلیس*: شیطان، اهریمن

اساطیر*: جمع اسطوره، افسانه‌ها و داستان‌های
خدایان و پهلوانان ملل قدیم

اعصار*: روزگاران، دوره‌ها

حماسه: دلاوری، شجاعت
خارق: شکافته، از هم درنده و پاره کننده
مدون: تدوین شده، گرد آمده
خرق: شکافتن، پاره کردن، رخنه، شکاف
خصم: دشمن، پیکارجو
عباد: جمع عبد، بندگان
کاوین: درفش ملی ایران در عهد ساسانی
دست فرسود: دست فرسوده، کهنه، مستعمل
آشتر: آن که گوشه‌ی چشمش دریده باشد، دریده چشم
درفش: پرچم، علم، بیرق
بیداد: ظلم، تعدی
تأمل: تفکر، درنگ، دوراندیشی، تدبیر کردن
شقاوت: بدبختی، سخت‌دلی، بی‌رحمی، قساوت
قرايح: جمع قریحه، ذوق‌ها، طبع‌ها
دادپیشگی: عدالت‌مندی، دادگری
طرد: دفع، راندن، تبعید کردن، تاراندن
نموده شد: نشان داده شد
سال‌خورد: سال‌خورده، پیر، کلان سال
گوژپشت: خمیده پشت، قوز کرده
منی: غرور، فخریه، خودپرستی، کبر
خسرو: شاه، کسری، ملک
یزدان: خدا، ایزد
هوش: آگاهی، زیرکی، عقل
گیتی‌فروز: روشن‌کننده‌ی دنیا
ضحاک: اژدها (این کلمه معنی «بسیار خندان» هم می‌دهد؛ البته نه در این درس)
معرب: عربی شده، اعراب داده شده
دیوزاد: دیوزاده، دیونژاد
کهتران: کوچک‌تران
مہترزادگان: بزرگ‌زادگان
خبیث: پلید، ناپاک، بد سیرت، بدکار

فر*: [فرّه] فروغ ایزدی است که به دل هر که بتابد از همگان برتری می‌یابد و از پرتو همین فروغ است که شخص به پادشاهی می‌رسد و در کمالات نفسانی و روحانی کامل می‌شود. [این لغت در واژه‌نامه معنی شده ولی یادشان رفته ستاره‌اش را بگذارند!]
خوالیگر*: آشپز، طبّاخ
منش*: طبیعت، خو، خصلت [این واژه در لغت‌نامه معنی شده ولی یادشان رفته ستاره‌اش را بگذارند!]
آبزن*: حوض کوچک، حوضچه‌ای که از چینی یا آهن و مانند آن برای شست‌وشو سازند.
رای زدن*: مشورت کردن
یکایک*: ناگهان
دژم*: خشمگین
اژدها پیکر*: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها، همچون اژدها هول‌انگیز و ترسناک
شمار گرفتن*: حساب پس دادن
محضر*: استشهاده‌نامه؛ متنی که ضحاک برای تبرئه‌ی خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.
پایمردان*: پای‌مردان دیو: دست‌یاران حکومت، توجیه‌کنندگان حکومت بیداد (پای‌مردی: خواهشگری، میانجی‌گری، شفاعت)
سپردن*: پای‌مال کردن و زیر پا گذاشتن
بازارگاه*: کوچه‌ای سرپوشیده که از دو سوی، دارای دکان‌ها باشد. (در این جا مقصود اهل بازار است.)
پشت پای*: روی پای، سینه‌ی پای
زخم درای*: ضربه‌ی پتک، درای در اصل زنگ کاروان است.
دَهِش*: دادگری، انصاف، بخشش [این لغت آخر کتاب معنی شده ولی یادشان رفته ستاره‌اش را بگذارند!]
آرمان*: آرزو، امید

◀ لغت و املاي سال چهارم (پيش‌دانشگاهي)

انجمن: گروه، مجمع	جورپيشگي: ظلم و ستم
گواه باشد: امضاء کند	آيين: راه و رسم، معمول، روش، مسلک
ناخدا ترسان: از خدا ترسان	فرزندگان: عاقلان
سبک: سريع، فوراً، بی درنگ، چالاک	پراکنده: رايج، متفرّق
گيهان خديو: خدای جهان (گيهان: کيهان، جهان - خديو: پادشاه، خدا)، ايزد تبارک و تعالی	ديوانگان: بی عقلاَن
گوا: گواه	جادویی: جادوگری، ساحری، شگفت‌آوری
براندیشم: بترسم	گزند: آسیب، آفت، مضرت
بدريد: پاره کرد	ديوان: ديوسيرتان (حاميان ضحاک)
گران‌مايه: عزيز، ارجمند، گران‌بها، نفيس	لُجه: ميانه‌ی دريا، عميق‌ترين جای دريا، گودال
گنگ: لال	بغض: کينه، دشمنی، خصومت، عناد
پيويد: حرکت کنید، برخيزيد	همگنان: هم‌نوعان، هم‌گونان
أهرمن: اهریمن، شیطان، ديو	خورشگور: آشپز، طبّاخ، خوالگير، پزنده
گرد: پهلوان، دلير	ضرب: زدن، کوبيدن
نه خُرد: نه کوچک، بزرگ	زبونی: خواری، بيچارگی، سستی و ناتوانی
خودکامگی: خودسری، غرور، استبداد، هواپرستی	نزاده است: زاييده نشده
داد: عدل، قسط، بخشش، فغان، دهش	بدمنش: بدرفتار، بدفطرت، بدخو، بداندیش
برزن: کوی، محله	تکاپو: رفت و آمدِ بسيار، جستجوی بسيار، دوندگی
برنا: جوان، زيبا	باليد: رشد کرد
آفريدون: صورتی از کلمه‌ی فريدون	موسى: از آب گرفته شده (مو: آب - سی: گرفته شده [به زبان عبری] [این کلمه امروزه ساده است])
ايرانشهر: شهری در سيستان و بلوچستان	فرعون مابانه: مانند فرعون، طغيان گرانه (ماب: مرجع)
زّاله: قطره باران، شبنم، تگرگ	فروزش: درخشش، روشنی، افروختگی، تابش
فروغ: روشنی، درخشش، پرتو، رونق	صاعقه: آذرخش، برق آسمان
حيثيت: آبرو، وضع، اعتبار	مهابت: شکوه، ترس، عظمت، بيم
مروّت: مردانگی، جوانمردی، نرم‌دلی	خروشيدن: فرياد، بانگ زدن، داد کشيدن
جوهر: ذات، گوهر	بر: کنار، بلندی، بالا، سرزمين، بيابان
خطير: مهم، ارجمند، دشوار، خطرناک	مهتر: بزرگ، بزرگتر، سرور، رئيس، خدمتکار، ستور

املا

خشم و دشمن	ابوطاهر طرسوسی	شاهنامه‌ی ابومنصوری	ابوالمؤید بلخی	خودائی خارق العاده
ظلم و شقاوت	تأمل و تفکر	دست فرسود	اساطیر باستان	عباد و بندگان
خوالیگر چالاک	مرداس	ضحاک، معرب ازی دهاک	طرد ظلم	افکار و قریاح
صورت جورپیشگی	آبزن	منش خبیث	کهرتزان و مهترزادگان	خوهای اهریمنی
چاره‌گری فرعون مآبانه	زبونی ضحاک	ضرب گرز	بغض و نفرت	لجّه‌ی بدنامی
داد و دهش	خودکامگی و جورپیشگی	برگزار	نظیر فروزش صاعقه شکوه و مهابت	شهر و برزن
خطیر و دل‌پذیر	شرافت و فضیلت	درخور حیثیت	فروغ خاص	هراس
			محضر	

تست فصل ۲ (درس ۳)

۱۴ ◀ معنی چند واژه در کمانک روبه‌روی آن نادرست نوشته شده است؟

«ابلیس (اهریمن) - اژدها پیکر (در هیئت اژدها) - استشهدانامه (گواهی نامه) - بی‌روزی (درویش) - پای‌مردی (بازیگری) - پشت پای (سینه‌ی پا) - خوالیگر (طباخ) - درای (جوس) - سپردن (زیر پا گذاشتن) - نفیر (نفرت و بی‌زاری) - یکایک (ناگهان)»

۱) یک ۲) چهار ۳) سه ۴) دو

۱۵ ◀ «دهش - سپردن - رجم - درا» یعنی چه؟

۱) زدن - پایمال کردن - سنگ‌سار کردن - ضربه‌ی پتک
 ۲) بخشیدن - زیر پا گذاشتن - سنگ زدن - زنگ کاروان
 ۳) فریاد کشیدن - درندگی - راندن - داخل شدن
 ۴) دادن - راضی کردن - رانده شده - ضربه‌ی پتک

۱۶ ◀ در کدام گزینه معنی واژه‌ی «یکایک» مترادف با معنی این واژه در بیت زیر است؟ (سنجش - ۸۸)

هم آن‌گه یکایک ز درگاه شاه

برآمد خروشیدن دادخواه

۱) دبیر آن زمان پند و فرمان شاه
 ۲) یکایک به نوبت همی بگذریم
 ۳) یکایک برآمد ز جای نشست
 ۴) این کارهای من که گره در گره شدست

۱۷ ◀ با توجه به ابیات زیر، واژه‌ی «سبک» در کدام گزینه، تکرار شده است؟ (سنجش - ۸۶)

«چو برخواند کاوه همه محضرش
 خروشید کای پایمردان دیو»

۱) نجیب خویش را گفتم سبکت
 ۲) چو یاقوت باید سخن بی‌زبان
 ۳) مگر با من او چون برادر شود
 ۴) و گر فضایل طبعش به کوه بر شمرند

سبک سوی پیران آن کشورش
 بریده دل از ترس گیهان خدیو»

الا یادستگیر مرد فاضل (نجیب = اسب)
 سبک سنگ، لیکن بهایش گران
 بد روز بر من سبکت‌تر شود
 سبک ز خاصیتش کوه را برآید پر

- ◀ ۱۸ کدام دو کلمه، مترادف نیستند؟
(۱) محضر، مظهر (۲) آبن، حوضچه (۳) دادپيشگي، عدالت (۴) خوالیگر، خورشگر
(سنجش-۸۳)
- ◀ ۱۹ معانی صحیح لغات روبه‌رو در کدام گزینه آمده است؟ «لجّه، زخم درای، دژم، فرعون‌مآبانه»
(۱) مرداب- زخم عمیق - خشمگین - مثل فرعون
(۲) میانه‌ی دریا- ضربه‌ی پتک - خشمگین - همانند فرعون
(۳) میانه‌ی دریا- زنگ کاروان - اندوهگین - ضد فرعون
(۴) گرداب- ضربه‌ی پتک - اندوهگین - دشمن فرعون
- ◀ ۲۰ معنی کدام واژه‌ی داده شده با توجه به بیت نادرست است؟
(۱) به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس ← تشویش
(۲) خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو ← قدرتمند
(۳) خروشید و برجست لِرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای ← خشمگین
(۴) بیوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است ← قیام کنید
(گزینه‌ی دو - ۸۶)
- ◀ ۲۱ کدام گزینه غلط معنی شده است؟
(۱) درفش: پرچم (۲) دست فرسود: کهنه شده
(۳) کهران: افراد فرودست جامعه (۴) لجه: گل و لای
- ◀ ۲۲ عبارت زیر حاوی چند غلط املايي است؟
«ضحاک از همه‌ی بزرگان خاست که نیک‌خواهی او را تعیید کنند اما از غزای روزگار چاره‌گری‌های فرعون‌معاپای او نقش بر آب شد.»
(۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج
(گزینه‌ی دو - ۸۶)
- ◀ ۲۳ در گروه واژگان زیر واژه نادرست معنی شده است.
«شقاوت (سنگ‌دلی) - طرد (راندن) - ضحاک (ازدها) - خوالیگر (آشپز) - آبن (باد زنده) - یکایک (ناگهان) - پشت پای (روی پا)»
(۱) سه (۲) یک (۳) چهار (۴) دو
- ◀ ۲۴ معنی و مفهوم واژه‌های مشخص شده در همه‌ی گزینه‌ها به‌جز صحیح است. (گزینه‌ی دو - ۹۰)
(۱) ز آوای شیبور و زخم‌درای تو گویی برآمد همی دل ز جای (زخم درای: ضربه‌ی پتک)
(۲) چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور دارد گیهان خدیو (گیهان خدیو: خورشید)
(۳) پیر فقیر علیل در سكرات است آبن آردهمی پزشکش و جلاب (گلاب) (آبن: حوض کوچک)
(۴) به کاخ شوکت او هفت پرده شادروان به خوان نعمت او هشت روضه خوالیگر (خوالیگر: آشپز)

درس چهارم

لغت

غیرت*: حمیت، ناموس پرستی؛ حمیت محب است بر طلب قطع تعلق نظر محبوب از غیر یا تعلق غیر از محبوب. [رشک، جرأت]

توسنی*: سرکنشی، عصیان (صفت اسب) [نافرمانی]

زندیق*: ملحد، دهری، بی‌دین [کافر]

تست کلی لغت
(سطح دشوار)

سراسری

- ۴۲۰ ◀ معنی چند واژه درست است؟ (سراسری ۹۴ - ریاضی)
- (آوند: معلق) (بام: صبحگاه) (بیگاه: ناگهان) (پشت پای: روی پای) (چوک: قورباغه) (درزه: بسته)
- (درای: زنگ کاروان) (صحبت: هم‌نشینی) (توسنی: عصیان) (سُخره: کار بی‌مزد)
- (۱) شش (۲) هفت (۳) هشت (۴) نه
- ۴۲۱ ◀ معنی چند واژه، درست است؟ (سراسری ۹۴ - تجربی)
- (فرض: تعیین کردن) (مُغ: زردستی) (فایق: موفق شده) (علیل: رنجور) (معارضه: عرضه کردن)
- (مطاع: اطاعت کننده) (تک: ژرفا) (راهب: ترسای پارسا) (ممد: ادامه دهنده) (یال: گردن)
- (۱) شش (۲) هفت (۳) هشت (۴) نه
- ۴۲۲ ◀ معنی مقابل چند واژه نادرست آمده است؟ (سراسری ۹۴ - زبان)
- (جَمَاز: اسب سرکش) (حَبَه: دانه) (بِن: نوعی بلوط) (گرازان: جلوه کنان) (نوش: گوارا باد) (قدوم: گام‌ها)
- (ممد: ادامه دهنده) (چنبر: قید) (لت زدن: خدشه به کسی وارد کردن)
- (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج
- ۴۲۳ ◀ واژه‌های کدام گزینه به ترتیب در معانی: «ناگهان، درویش، آهنگ، دیر و اعتکاف» آمده است؟ (سراسری ۹۴ - زبان)
- (۱) بیگاه، پایمرد، ترنم، یکایک، مجاور (۲) سورت، پایمرد، پرده، بیگاه، مجاورت
- (۳) یکایک، بی روزی، ترنم، بام، پایمردی (۴) یکایک، بی روزی، پرده، بیگاه، مجاور بودن
- ۴۲۴ ◀ واژه‌های کدام گزینه از نظر معنایی، متناسب هستند؟ (سراسری ۹۴ - هنر)
- (۱) گز، ساج، کتان، ناو (۲) فتراک، دوال، سفت، محمل
- (۳) پاتابه، موزه، چارق، جال (۴) زی، درآه، توزی، کسوت
- ۴۲۵ ◀ معنی روبه‌روی چند واژه، درست است؟ (مکیدت: چاره‌گری) (قضبان: شاخه‌ی درخت)
- (سلیم: مار گزیده) (سیلک: نخ و ریسمان) (سنان: سرنیزه) (خریف: پاییز) (توخج: گرسنگی)
- (جگرآور: شجاع) (سراسری ۹۴ - انسانی)
- (۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش
- ۴۲۶ ◀ معنی مقابل چند واژه درست است؟ (حلیه: لباس گرانبها) (جُبَه: دراعه) (مستلزم: لازم دارنده)
- (سطوت: وقار) (معارضه: مباحثه) (زعارت: بدگویی) (شاهد: معشوق) (مدعی: خواهان) (موجب: وظیفه‌ای که بر شخص واجب است)
- (سراسری ۹۴ - خارج از کشور)
- (۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) هفت
- ۴۲۷ ◀ در همه‌ی گزینه‌ها به استثنای گزینه‌ی معنی همه‌ی واژه‌ها درست است. (سراسری ۹۳ - ریاضی)
- (۱) (دستوری: رخصت) (زَلت: لغزش) (غضنفر: شیر)
- (۲) (مضغ: جویدن) (منحوس: بداختر) (گیر: خفتان)
- (۳) (تفقد: دل‌جویی) (خسته: مجروح) (جزمیت: قطعیت و یقین)
- (۴) (کَلَه: پشه‌بند) (هَرَا: آواز مهیب) (سعایت: سعی و تلاش)

◀ تست کلی لغت (سطح دشوار)

- ◀ ۴۲۸ معنی واژگان «مظاهرت، ورطه، حلاوت، وزر، حطام»، به ترتیب در کدام گزینه آمده است؟
(سراسری ۹۳ - ریاضی)
- ۱) حمایت، هلاکت، شیرین بودن، بزه، مال دنیا
 - ۲) پشتیبانی، چشمه، شیرینی، وبال، خرده و ریز
 - ۳) دل گرمی، مهلکه، شیرین بودن، مجازات، ریزه و شکسته
 - ۴) یاری، چاه، شیرین شدن، کیفر، ریزه‌ی گیاه خشک
- ◀ ۴۲۹ معنی چند واژه درست است؟
(سراسری ۹۳ - ریاضی)
- (بُور شدن: خجلت زده شدن) (پای مردی: خواهشگری) (دهشت: اضطراب) (دهری: ملحد) (سورت: شدت اثر) (خوالیگر: آوازه‌خوان) (تریاق: شرننگ) (چوک: شاپویز) (اورند: تخت) (بنگ: شاه‌دانه)
- ۱) پنج ۲) شش ۳) هفت ۴) هشت
- ◀ ۴۳۰ واژه‌های کدام گزینه به ترتیب در معانی: «دیوار گلی، بزرگان، توابع، بهره‌ور، بدبختی»، آمده است؟
(سراسری ۹۳ - تجربی)
- ۱) چینه، اعظم، متفرعات، محظوظ، مذلت
 - ۲) جز، ابدال، ملتزمین، طالع، مذمت
 - ۳) چینه، اذکار، مایحتوی، مخذول، مذلت
 - ۴) خشت، اعظم، متراکم، مألوف، مضرت
- ◀ ۴۳۱ معنی چند واژه غلط است؟
(سراسری ۹۳ - تجربی)
- (قسیم: صاحب جمال) (ترکش: زره) (تأنی: درنگ کردن) (آسیب: تماس) (صرافت: اندیشه و قصد انجام کاری را کردن) (سترگ: روشن) (کوشک: حصار) (علت: مرض) (گسیل: ارسال) (کافی: نظیر و مانند) (وبال: سختی)
- ۱) سه ۲) چهار ۳) پنج ۴) شش
- ◀ ۴۳۲ در کدام گزینه معنی مقابل بعضی از واژگان درست نیست؟
(سراسری ۹۳ - تجربی)
- ۱) (پس افکند: پس‌افت) (جلی: روشن) (دستور: راهنما) (دهش: انصاف)
 - ۲) (درای: زنگ کاروان) (شمار گرفتن: حساب پس دادن) (پشت پا: سینه‌ی پای) (پالیز: گلستان)
 - ۳) (عذار: رخساره) (فجور: تبه‌کار) (قلا کردن: کمین کردن) (مشرعان: دین‌دار)
 - ۴) (سو: توان بینایی) (نشئت: حالت مستی) (مجاور بودن: اعتکاف) (تمکّن: دارایی)
- ◀ ۴۳۳ معنی واژه‌های: «بقول، بحبوحه، تعلل، متفرّع، رفع کردن»، به ترتیب در کدام گزینه درست است؟
(سراسری ۹۳ - زبان)
- ۱) حیوانات، میان، بهانه‌جویی، کناره، رجوع کردن
 - ۲) علف چارو، وسط، علت آوردن، وابسته، باز گرفتن
 - ۳) سبزی، آغاز، دل‌جویی، اطراف، شکایت کردن
 - ۴) سبزی و تره‌بار، وسط، بهانه کردن، وابسته، دادخواهی کردن
- ◀ ۴۳۴ معنی همی واژگان در همی گزینه‌ها به‌جز گزینه‌ی تماماً درست است.
(سراسری ۹۳ - زبان)
- ۱) (حبر: مرکب) (سوفار: چله‌ی کمان) (فرض: تعیین کردن)
 - ۲) (پرخاشخر: جنگجو) (تذرو: قرقاول) (امهال: مهلت دادن)
 - ۳) (جنحه: بزه) (دیر: صومعه) (مغاک: جای فرو رفته و گود)
 - ۴) (شراع: خیمه) (سلک: نخ) (ژکیدن: غرولند کردن)

۴۳۵ ◀ معنی چند واژه درست است؟
(بارقه: جلوه) (اکسیرو: هر چیز مفید و کمیاب) (فصاحت: رسایی) (پرده: ابزار موسیقی) (هلیدن: رها کردن) (درای: زنگ کاروان) (حضیض: پستی) (رجم: سنگ‌ریزه) (مجاور بودن: سازگار بودن) (پشت پای: سینه‌ی پای)

۱) پنج ۲) شش ۳) هفت ۴) هشت

۴۳۶ ◀ معنی چند واژه درست است؟
(قعر: تک و بُن) (زهی: آگاه باش) (صاحب گوهر: اصیل و نژاده) (رجحان: برتری) (خدعه: دستان) (استنباط: فراهم آوردن) (برزن: محله) (استیصال: درماندگی) (مهمیز: پای‌افزار) (طی: بیمودن)

۱) پنج ۲) شش ۳) هفت ۴) هشت

۴۳۷ ◀ در کدام گزینه معانی مقابل واژه‌ها، تماماً درست است؟

- ۱) کش: بغل، آغوش، خوش، خرم
- ۲) عتاب: خشم گرفتن، غضب، ملامت، دشوار
- ۳) متمادی: طولانی، مدت دارنده، پی‌درپی، اطاعت کننده
- ۴) محاق: پوشیده شده، به حقیقت رسیده، احاطه شده، حالت ماه در سه شب آخر ماه قمری

۴۳۸ ◀ معنی واژگان «آوند، بام، دانستن، دخمه، دَهِش» به ترتیب کدامند؟

- ۱) آویزان، چاشت، نواختن، سوراخ، دادگری
- ۲) واژگونه، بامداد، بی‌حرمت کردن، سوراخ، بخشش
- ۳) معلق، جایگاه، حفاظت کردن، گورستان یهودیان، عطا
- ۴) معلق، صبحگاه، پاییدن، گورستان زردشتیان، انصاف

۴۳۹ ◀ معنی چند واژه درست است؟

(ابرش: اسب سرخ موی) (افگار: خسته) (بدسگال: بدخواه) (خدنگ: تیر) (جزمیت: قطعیّت و یقین) (پتیاره: مهیب) (مخذول: خوار کننده) (کومه: کپر) (متراکم: گردآینده) (عقار: آب و زمین)

۱) هفت ۲) هشت ۳) نه ۴) شش

۴۴۰ ◀ در کدام گزینه معنی مقابل بعضی واژگان درست نیست؟

- ۱) (ارغند: قهرآلود) (أَبْرَن: حوض کوچک) (ملهی: آلت لهُو)
- ۲) (بی‌روزی: درویش) (گرزه: غضبناک) (نحل: غسل)
- ۳) (دهری: بی‌دین) (پای مردی: خواهشگری) (سَموم: باد گرم)
- ۴) (شرزه: خشمگین) (اکسیرو: هر چیز مفید و کمیاب) (مهین: بزرگ‌ترین)

۴۴۱ ◀ معنی چند واژه درست است؟

(ضیا: روشنایی) (تلمیح: به گوشه‌ی چشم اشاره کردن) (دستوری: رخصت) (ژیان: پریشان) (کاهل: ناتوان) (هزیمت: شکست یافتن لشکر) (پاپی شدن: در امری اصرار ورزیدن) (أثنا: دومین) (شقاوت: ناسازگاری)

۱) چهار ۲) پنج ۳) شش ۴) هفت

۴۴۲ ◀ در همه‌ی گزینه‌ها به جز گزینه‌ی معنی همه‌ی واژه‌ها درست است. (سراسری ۹۳ - خارج کشور)

- ۱) (گشن: انبوه) (خَلق‌گونه: ژنده) (مطاع: فرمانبر)
- ۲) (نهفت: پناهگاه) (هماورد: رقیب) (عتاب: ملامت)
- ۳) (هزار: عذلیب) (معارضه: ستیزه کردن) (شراع: خیمه)
- ۴) (نشتر: تیغ جراحی) (قبضه: یک مشت از هر چیز) (کاینه: موجود)

◀ تست کلی لغت (سطح دشوار)

۴۴۳ ◀ معنی چند واژه درست است؟ (سراسری ۹۳ - خارج کشور)

(گرزه: تنومند) (معجز: چارقد) (پای مردی: شفاعت) (دهش: انصاف) (سورت: تیزی) (قلا کردن: کمین کردن برای شیطنت) (سپردن: واگذار نمودن) (لجه: کرانه‌ی دریا) (میان: کمر) (جلی: روشن)

(۱) پنج (۲) شش (۳) هفت (۴) هشت

۴۴۴ ◀ معنی چند واژه نادرست است؟ (سعایت: سخن چینی) (قاب: پیشگاه خانه) (ذرع: گز) (طومار: نامه) (مألوف: تألیف شده) (مَصَف: جنگجو) (مصادره: تاوان گرفتن) (حرز: بازوبند) (پتیاره: مهیب) (بدل: نیک مرد)

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

(سراسری ۹۲ - ریاضی)

۴۴۵ ◀ معنی درست همه‌ی واژه‌های «واصف، علیل، تکفل، تیمار، التفات» به ترتیب کدام است؟

(سراسری ۹۲ - ریاضی)

(۱) ستاینده، رنجور، پذیرفتن، تعهد، توجه
(۲) برگزیده، درمانده، قبول سختی، خدمت، نگرش
(۳) وصف کننده، ناتوان، سختی کشیدن، محافظت بیمار، لطف
(۴) باصفا، بیمار، متعهد شدن، غم‌خواری، روی آوردن

۴۴۶ ◀ در کدام گزینه معنی بعضی واژه‌ها غلط است؟ (سراسری ۹۲ - ریاضی)

(۱) (بارقه: پرتو) (آوردند: تخت) (رجم: سنگ زدن) (داشتن: نواختن)
(۲) (تهجد: شب‌بیداری) (پس‌افکنند: میراث) (چوک: عندلیب) (عیوق: سعد اکبر)
(۳) (دراعه: جبهه) (قلا کردن: کلک زدن) (نشئت: حالت سرخوشی و مستی) (مقهور: مغلوب)
(۴) (بور شدن: شرمند شدن) (ارغند: خشمگین و قهرآلود) (شبح: سایه) (بلاغت: زبان‌آوری)

۴۴۷ ◀ معنی چند واژه درست است؟ (رشادت: گستاخی) (یم: دریا) (هزیمت: حمله کردن) (فاخر: نازنده) (شست: زه کمان) (واترقدین: تنزل کردن) (خورد رفتن: ساییده شدن) (معیت: همراهی) (لاور: مرید) (جر کردن: در افتادن)

(۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) هفت

(سراسری ۹۲ - تجربی)

۴۴۸ ◀ معنی چند واژه نادرست است؟ (سراسری ۹۲ - تجربی)

(عقد: پیمان) (علق: خون غلیظ) (فایق: برگزیدن) (قدوم: قدم‌ها) (کش: خرم) (گرازان: جلوه‌کنان راه رفتن) (گشن: انبوه) (مقارب: همگرا) (مخنقه: قلاب) (مواجب: رزق و روزی) (وقیعت: بدگویی)

(۱) شش (۲) پنج (۳) چهار (۴) سه

۴۴۹ ◀ معنی صحیح همه‌ی واژه‌های «اهل صورت، هم‌نشینی، اعتکاف، قلا کردن»، کدام است؟

(سراسری ۹۲ - تجربی)

(۱) متشرعان، صحبت، مجاور بودن، کلک زدن (۲) متعصبان، دوستی، گوشه‌گیری، واژگون کردن
(۳) متجددان، معاشران، گوشه‌نشینی، نیرنگ زدن (۴) متظاهران، همدلی، مجاورت، سرکوب کردن

۴۵۰ ◀ در کدام گزینه، معنی بعضی واژگان، نادرست است؟ (سراسری ۹۲ - زبان)

(۱) (عامل: والی) (کت: پهلوی) (مخزول: خوار) (صولت: شدت) (افکار: اندیشه)
(۲) (بدال: نیک‌مردان) (تنبه: هوشیاری) (حرب: نیزه) (خفایا: نهان‌ها) (مینا: آبگینه)
(۳) (مکیدت: خدعه) (ملترم: همراه) (مناعت: بلندنظری) (رمانتیک: افسانه‌ای) (ستوه: ملول)
(۴) (ملهم: الهام‌یافته) (ماش: رونده) (مفتول: سیم) (لطیفه: نکته‌ی باریک) (مفترعات: وابسته‌ها)